

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

مقدمه

ترتیب بحث [فقه سیاسی] این بود که ابتدا آیات حکومت در قرآن را بررسی کردیم. در مرحله دوم روایاتی که به حسب ظاهر از تشکیل حکومت در زمان غیبت کبری نهی می‌کردند را بررسی کردیم. بعد از این دو مرحله قرار بر این شد؛ شبهاتی را که پیرامون حکومت دینی در زمان معاصر مطرح شده را بررسی کنیم؛ دسته‌ای از شبهات منسوب به مرحوم آخوند خراسانی را تا حدی بیان کردیم. بیان شد که هر چه پیش می‌رویم، روشن می‌شود که این عبارات از سوی مرحوم آخوند مطرح نشده است. در عین حال از جواب‌هایی هم که از این چند شبهه‌ی اولیه دادیم، جواب بقیه شبهات نیز روشن خواهد شد.

تبیین دیدگاه مهدی حائری

علاوه بر شبهات منسوب به آخوند، شبهاتی در کتاب «حکمت و حکومت» نوشته مرحوم حاج شیخ مهدی حائری یزدی فرزند مؤسس حوزه علمیه قم مرحوم آیت الله العظمی شیخ عبدالکریم حائری یزدی رحمه الله علیه است. در این کتاب شبهاتی دقیق و مهم راجع به مسأله حکومت دینی مطرح شده که لازم است مقداری از این شبهات مطرح و بررسی شود. البته شبهاتی که در کتاب حکمت و حکومت آمده را دو نفر از اعظام حوزه - استاد بزرگوار ما آیت الله العظمی سید کاظم حائری دام ظلّه و همچنین استاد دیگر ما آیت الله العظمی جوادی آملی دام ظلّه -، جواب داده‌اند. آقای سید کاظم حائری حفظه الله در کتاب المرجعية والقيادة در صفحات آخر کتاب شبهات مهدی حائری را مطرح کرده و تماماً جواب داده است. [1] حرف ایشان را می‌آورد و می‌گوید مجموعاً در این کتاب نه دلیل بر مدعایش آورده، همه ادله را ذکر می‌کند و مورد مناقشه قرار می‌دهد. حضرت آیت الله جوادی هم همینطور، این مطالب را نقد کرده‌اند. البته نقد آیت الله جوادی آملی چون در زمان حیات مؤلف بود، مؤلف نقد ایشان را نقد کرده و ظاهراً نامه‌هایی بین‌شان رد و بدل شده که در کتاب ولایت فقیه ولایت فقاهاست و عدالت - از تألیفات آیت الله جوادی آملی -، آمده است.

تفکیک مقام نبوت و امامت از سیاست

مدعای اصلی صاحب کتاب حکمت و حکومت این است که می‌گوید حتی نبی یا رسول و امامعلیهما السلام حقّی به عنوان حکومت ندارند، چه برسد به فقیه. وی معتقد است که جمع بین نبوت و حکومت، جمع بین امامت و حکومت محال است و انبیا و ائمه علیهم السلام اصلاً چنین حقی ندارند. ادعای مهدی حائری در نقطه مقابل آن فرمایش امام رضوان الله تعالی علیه است که می‌فرماید همین حق حکومتی که امام معصوم علیه السلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارد، در زمان غیبت بعینه به فقیه جامع الشرایط داده شده است. یعنی خود امام و بسیاری از فقها و بزرگان، منصب حکومت را از حقوق مسلمه پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام می‌دانند لکن اینکه آیا بعداً به فقیه داده شده یا نه، محل بحث است. مدعای اصلی صاحب کتاب حکمت و حکومت این است که چنین حقی برای پیامبر و برای امام معصوم نبوده و اگر در بعضی از ازمنه مثل زمانی که پیامبر در مدینه حکومت تشکیل داد، از این باب بود که مردم، پیامبر را فرد اصلح در میان افراد برای تدبیر امور تشخیص دادند و از این جهت ایشان را حاکم جامعه قرار دادند، نه اینکه منصب حکومت یک منصب شرعی باشد و از طریق وحی برای پیامبر جعل شده باشد.

مهدی حائری معتقد است که حکومت منصبی است که از نظام اجتماعی بشر و در نتیجه یک مأموریتی است که از ناحیه مردم برای شخص یا اشخاص قرار داده می‌شود، به وجود می‌آید؛ حکومت برآمده از وکالتی است که مردم به افراد می‌دهند. وکالت یک قرارداد است و در فقه هم آمده است که عقد وکالت از ناحیه موکل جایز است و هیچ لزومی برای موکل ندارد. بنابراین موکل هر وقت بخواهد وکیل خودش را عزل کند، می‌تواند عزل کند.[2]

می‌گوید: حکومت بر اساس مالکیت مشاع مردم است. مردم بر آن سرزمینی که زندگی می‌کنند یک مالکیت بالاشاعه دارند، مالک سرزمین‌شان هستند. مثلاً می‌گوییم ما ایرانی‌ها مالک ایران هستیم، منتهی یک مالکیت بالاشاعه است نه مالکیت مشخص و معین. هر ایرانی نسبت به ایران یک مالکیت بالاشاعه دارد. ساکنان آن سرزمین بر اساس این مالکیت بالاشاعه می‌توانند کسی را برای اداره امور - که از آن تعبیر به حکومت می‌شود-، وکیل کنند.

راجع به شأن انبیا می‌گوید رسولان فقط به خاطر تعلیم و آموزش عدالت فرستاده شده‌اند. بر اساس بعضی از آیات قرآن[3] هم چنین مطالبی را ادعا دارد که مردم از آیات و بیانات و رهنمودهای انبیا معیارهای عدالت را بفهمند و به عدل و داد قیام کنند. قیام به عدل و اجرای عدالت همان برقراری حکومت است؛ یعنی انبیا می‌آیند معیارها، موازین و شاخص‌های عدالت را به مردم یاد می‌دهند که چه چیز حق است و چه چیز حق نیست، چه چیز عدل است و چه چیز عدل نیست، مردم خودشان با آگاهی از این معیارها برای تدبیر باید حکومت تشکیل بدهند. او معتقد است در شأن و در مقام رفیع انبیا و مرسلین نیست الا اینکه یک سری احکام کلی یا راهنمایی‌های اخلاقی پیرامون خانه و خانواده، رابطه پدری و فرزندی، رابطه زوجیت و همچنین در مسائل جزئی اقتصاد و تدبیر منزل مداخله نمایند. به اعتقاد او تمام این امور که درباره تدبیر منزل (حکومت همان تدبیر منزل است) یا سیاست مُدُن یا آئین کشورداری بیان شده، از موضوعات و رخدادهای فرعی‌ای هستند که شأن انبیا و امامان و نمایندگان خصوصی و عمومی آنها نیست که در این امور مداخله کنند، هیچ عقلی باور نمی‌کند که پیامبر برای این فرستاده شده که به مردمان بگویند امروز چنین کنید، فردا چنان کنید، یعنی به صورت امر و نهی. یا چگونه از خیابان‌ها عبور کنید که تصادفی اتفاق نیفتد، یا در چه نقطه‌ای از معابر عمومی چراغ قرمز نصب کنید، یا چه تمهیداتی در خانه به کار ببرید که از دستبرد دزدان در امان باشید، یا چه اسلحه‌ی سبک یا سنگین را تهیه کنید که از یورش‌های برون‌مرزی جلوگیری کنید و از امنیت کشور دفاع کنید، تمام اینها از وظایف حکومت و آئین کشورداری است که به عنوان وکالت از سوی شهروندان خود ایشان و کشور مملوک ایشان با اجرای تصمیمات به جا و به موقع انجام می‌شود.[4]

مهدی حائری تلاش می‌کند تا نشان دهد که بین ماهیت نبوت و امامت و بین حکومت و کشورداری تباین است. نبوت و امامت با هر نوع از انواع حکومت و رهبری‌های سیاسی متفاوت است. در عناصر تحلیلی نبوت و امامت به کوچک‌ترین چیزی که بتوان سیاست را از آن استخراج نمود برخورد نمی‌شود.

ما می‌گوییم پیامبر شأن حکومت داشت، امام معصوم شأن حکومت داشت، حالا می‌آئیم اختلاف می‌کنیم آیا این شأن در زمان غیبت برای فقیه جامع الشرایط قرار داده شده یا نه؟ لکن مهدی حائری بحث را ورای این برده است. بدین بیان که انبیا و اوصیا هم منصب حکومت دنیویه را نداشتند. تفاوت میان این دو (یعنی نبوت و حکومت، امامت و حکومت) تفاوت میان امور الهی و امور خلقی و مردمی است. چرا؟ که آن یکی از علم فعلی عنایی و ربوبی برخواسته، نبوت از طریق خدای تبارک و تعالی و از طریق وحی است اما حکومت یک پدیده مردمی است، از نهاد خواسته مردم تحقق پیدا می‌کند. آن یکی (یعنی نبوت و امامت) از ابدیت و عزلیت ربوبی برخوردار است و دیگری یعنی حکومت زائیده طبیعی از ترکیب آرای ناستوار و تشخیصات متغیر و جدال انگیز مردم است.

تصرف در معنای حکومت

مهدی حائری در حکمت و حکومت می‌گوید اینکه حکومت را از حُکم به معنای امر و فرمان می‌گیرند غلط است. در کُنه

حکومت حکمت است و بعد اینجا حکمت عملی را مطرح می‌کنند و می‌گویند این حکمت چطور محقق می‌شود؟ آن یکی یعنی نبوت و امامت به هیچ رو قابل تجاوز و دست‌یابی فرصت طلبان نیست، اما حکومت همانند توپ فوتبالی است که پیش بازیگران دائماً در چرخش و گردش است. به اعتقاد وی حکومت در اصطلاح سیاسی همان تصدیق است. حکومت لغوی را هم می‌گوید از همان امر و فرمان است. می‌گوید به اصطلاح سیاسی‌اش با ماهیت دین اسلام که وحی جاودانه الهی است مبیانت دارد.

اگر پیامبر عظیم الشان صلی الله علیه و آله در سرآغاز تاریخ ظهور این آیین به تشکیل حکومت پرداخت تنها به خاطر این بود که محبط وحی و پایگاه آغازین این پیام الهی می‌بایست از هر گونه پلیدی‌های شرک و جاهلیت پاکسازی گردد و هرگز منظور این نبوده که یک مرز و بوم جغرافیایی سیاسی خاصی به عنوان حکمت برای کشور اسلامی تعیین کرده باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله به دنبال حکومت به این معنا که یک حد و حدود سیاسی و جغرافیایی برای خودش درست کند نبود، برای این بوده که با عرب جاهلیت مقابله کند. برای به زیستی و هم زیستی مسالمت آمیز و اینکه آن آئین را از گزند تجاوزات خارجی و بی‌قراری‌های داخلی آرام و محفوظ نگاه دارد. ارائه و تجسم عینی یک الگوی اخلاقی برای جوامع انسانی؛ کار پیامبر بلکه یک الگوی اخلاقی برای جوامع انسانی بود و این با تشکیل حکومت و آئین کشورداری و پاسداری از منافع و مصالح اقتصادی و اجتماعی شهروندان جدا و متفاوت است. شاید به عنوان شاهد بر درستی حرف خودش این را بیان نماید که پیامبر صلی الله علیه و آله کاری به کاروان‌های اقتصادی آن زمان نداشت که کجا می‌روند، کجا می‌آیند؟ چه چیزی وارد مدینه می‌کنند؟ لعل، پیامبر یک مجموعه الگوی اخلاقی (به تعبیر ایشان) به دیگران تحویل داد. بعد می‌گوید نه تنها حکومت و آئین کشورداری از دایره نبوت و رسالت خارج است، بلکه مقام زمام‌داری و رهبری سیاسی پیامبر تا آنجا که مربوط به اجرائیات و دستورات عملی و انتظامی روز مره‌ی مردم بود از طریق انتخاب و مباحث مردم به وجود آمد و این ربطی به وحی الهی نداشته.

می‌گوید: این آیه «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» [5] دلالت بر این واقعیت دارد که آنچه مربوط به همزیستی مسالمت آمیز با همسایگان و اقتصاد در خانه بزرگ ایشان هست باید به مردم واگذار شود. «وَأَمْرُهُمْ» یعنی همه آنچه مربوط به امور مردم است از قبیل رفت و آمد و همزیستی با همسایگان، کارهای اقتصادی بزرگ و کوچک در جامعه، کارهای رفاهی و تفریحی برای مردم، در قالب شوری به مردم واگذار شده است. بر اساس آیه «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» [6] ایشان می‌گویند پیامبران کتاب و میزان را آوردند اما مردم باید قیام به قسط کنند، خدا توسط پیامبران معیارها را به مردم داده اما حکومت را باید مردم تشکیل بدهند.

با استناد به دو آیه فوق می‌گویند نه تنها حکومت منصب الهی و وحیانی و خدایی نیست و انبیا این منصب را نداشته‌اند بلکه در قرآن خدا می‌فرماید این منصب دنیوی مربوط به خود مردم است، «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» اینها مشورت کنند که چه کسی را رئیس قرار بدهند، چه چیزهایی را خرید و فروش کنند، با کجا تجارت کنند، برای جنگ چه سلاحی داشته باشند؟ اینها ربطی به وحی ندارد! که علی القاعده لازمه این حرفها این است که اصلاً دین نمی‌گوید آیا تولید سلاح‌های کشتار جمعی جایز است یا نه؟ و طبق این مبنا پاسخ از این پرسش ربطی به دین ندارد. مردم جامعه‌ای اگر دیدند برای حفظ خودشان باید حکومت داشته باشند، داشته باشند و اگر لازم ندیدند، نداشته باشند.

اگر چه مهدی حائری در کتاب حکمت و حکومت از مبدأ المبادی شروع می‌کند، ولی آثارش را تا حکومت و حاکمیت تعمیم میدهد. ایشان می‌گویند: حکومت، دولت، آئین کشورداری و به اصطلاح سیاسی اراده و تدبیر یک محدوده ژئوپولیتیک است یعنی یک محدوده معین جغرافیایی مثل محدوده ایران یا در یک روستا ژئوپولیتیکش همان محدوده روستا می‌شود. حکومت، دولت، سیاست، قوامش به آن محدوده جغرافیایی و سیاسی است و به هیچ وجه قابل انطباق بر جامعه اسلامی نیست و نمی‌توان وجه تشابهی را از نقطه نظر اصول و فلسفه سیاسی میان این دو پدیده ترسیم کرد. [7]

ایشان سعی‌اش بر این است که حکومت را یک امر دنیوی، یک امر سیاسی، یک امر منطقه‌ای بگیرد. یعنی از هر زاویه‌ای حکومت را نگاه کنید، با نبوت و امامت که یک امری است که الهی است، سازگاری ندارد. در بعضی از جاها می‌گویند مفهوم نبوت یا رسالت، مفهوم امامت، در آن هیچ ایما و اشاره‌ای به تشکیل یک نظام سیاسی که مسئولیت اجرای تکالیف را بر عهده بگیرد، نیست. سابقاً گذشت که یک عده می‌گویند دین سیاست دارد، لکن الآن زمان زمان تقیه است. اما در دیدگاه مهدی حائری اصلاً دین نمی‌تواند سیاست داشته باشد! دین یک ماهیتی دارد و سیاست هم یک ماهیتی دارد که اینها قابل جمع نیستند. محال است که دین بتواند سیاست داشته باشد.[8]

تفکیک مقام هست و است

ایشان برای تبیین مدعایش از مقدمات و مباحث منطقی شروع می‌کند که ما یک قضایای بسیطه داریم و یک قضایای مرکبه، یک «هست» داریم و یک «است» داریم. یک قضایایی داریم که محمولش وجودش است، مثل قضایای بسیطه، همانند «الانسان موجود»، «زید موجود»، و نیز قضایایی داریم که اوصافی از اوصاف را می‌آورد و بعد الفراغ عن الوجود است، مثل قضایای مرکبه، و بعد تعبیری هم ایشان دارد و می‌گوید از امتیازات ادبیات فارسی است که در ادبیات فارسی بین «هست» و «است»، که «هست» را می‌بریم در قضایای بسیطه و «است» برای قضایای مرکبه استفاده می‌شود. می‌گوید این مطلب در ادبیات عرب نیست. ادبیات عرب یک موجود است، موجود را هم به معنای هست و هم به معنای است می‌آورند.[9] این ادعایی است که ایشان مطرح کرده و ادبا باید از این مطلب دفاع کنند.

نسبت سنجی شبهات منتسب به آخوند خراسانی و شبهات مهدی حائری

شبهات منسوب به آخوند که چند جلسه قبل بحث نمودیم، شبهات جعلی و من درآوردی است و قابل اعتنا نبود ولی ما گفتیم مع ذلک یک جواب‌هایی بدهیم. ولی سخنان مهدی حائری، شبهاتی است که بسیار ریشه‌ای است. برهان می‌آورد بر اینکه وحی نمی‌تواند سیاست داشته باشد، برهان می‌آورد که نبی نمی‌تواند حکومت داشته باشد. حاج آقا مرتضی -برادر مهدی حائری- در فقاہت در میان همین اقران خودش واقعاً در اعلی درجه بود. ایشان هم در مباحث فلسفی در زمان خودش واقعاً بسیار مرد دقیق النظر، مُلا و از شاگردان امام بوده است. فلسفه را خدمت امام خوانده است. ایشان در اواخر عمر در دانشگاه‌های خارجی کرسی فلسفه و تدریس داشت. این کتاب را هم آنجا نوشته است. می‌گویند از آنجا به امام رحمه الله علیه نامه‌ای می‌نویسد و شبهه‌ای فلسفی را می‌پرسد و در آن نامه می‌گوید اگر احتمال می‌دادم شخص دیگری غیر از شما قدرت پاسخگویی به این سؤال را داشته باشد، مزاحم وقت شما نمی‌شدم. اینقدر از نظر فلسفی به امام معتقد بوده است.

شبهات ایشان ناشی از خدایی ناکرده کینه توزی یا عوام گرایی نیست. پیداست یک عالم مُلا این شبهات برایش مطرح بوده و این مطالب را مطرح کرده لذا باید خیلی با دقت و امانت‌داری [دیدگاه ایشان را ارزیابی نمائیم]. ما هم نباید با عجله و بی‌اعتنایی از کنارش بگذریم. گاهی اوقات یک صفحه‌اش را که بخوانید پیداست یک آدمی که کاملاً بر فلسفه مشاع و اشراق و حکمت متعالیه و فلسفه غرب و همه چیز مسلط بوده -مثل موم در دستش-، حرف می‌زند. لذا ما هم تا مقداری که بضاعت ما اجازه می‌دهد، دنبال می‌کنیم. جواب‌های این دو بزرگواری که عرض کردم را ببینید تا ان شاء الله دنبال بشود.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

[1]. المرجعیه و القیاده، قم: دارالتفسیر، 1425ق، چ سوم. ص 223-264.

[2]. مهدی حائری یزدی، حکمت و حکومت، ص 166.

[3]. حدید/ 25.

[4]. همان، ص 178.

[5]. شوری: 38.

[6]. حدید: 25.

[7]. حائری یزدی، مهدی، پیشین، ص 189.

[8]. این مسائل را راجع به نبوت و امامت مطرح می‌کند، بعد هم یک بحثی راجع به ولایت فقیه دارد که اینها را بعداً اشاره می‌کنیم.

[9]. حائری یزدی، مهدی، پیشین، ص 19-21.